

چون رسیده قدری کتاب فرانسه خواند نهاده را من در کالسیه خورد و مظهرین و همراهم باید در استایون
 بخورد شکایا هیچ نهاده خوردند و لا و قفقاز تا این نهادگاه چهارصد و هشتاد و رسیده است که از
 و شب میساعت بغروب مانده که راه افتاده ایم تا امروز که بغفت ساعت بغروب مانده این همه
 راه طی شده است که تخمینا هشتاد و فرسنگ است میساخته و مظهرین در این استایون پیاده
 شده رفتند و تالاری نشسته نهاد خوردند در استایونهای اینجا کندم زیاد می نوی کیسه بار بخت که آ
 اند که بغروب بخارج برسد روز یکد از استایون افتقا سو راه آهن شدیم قطار بای و اکن آتینی که یکت
 چیز بزرگ طولانی است شبیه بدیکت بخار ساخته اند میاننش خالیست قطار با که البته بر قطاری دوست
 سیصد و این دیکها بودند حرکت می نمودند و حاضر حرکت بودند این دیکها را از باد کوبه بغفت پر میکنند
 و جل با طوم نموده از اینجا بفرنگستان میرند خیلی بار کشتهای بزرگ عجیبی است خلاصه بعد از آنکه قدری طی
 مسافت کردیم شب کس لاکف رسیدیم باز قدری دیکر که رفتیم بدو سمارت رسیدیم و اینجا هم استایون
 دارد که همش کاکال است تکی است امروز در سه راه چند رودخانه بزرگ دیده شد وقتی که نزدیک
 رستف رسیدیم رودخانه دن از طرف دست راست از جاو شده که شده داخل دریای آروف
 میشود قدریکه رانیم این راه نکش شده آب رودخانه از طرف میانه آب و ریاحه این طرف از
 پلی که شتیم که خیلی طولانی بود نزدیک است شهرتم یکت پل بسیار طولانی آتینی فتل جو که از روی آن عبور کردیم
 ازین پل خیلی با حیا ط کد شتیم و آتینه میرفتیم رودخانه دن خیلی آب دارد و از جلوی شهر میگذرد و نهیم
 در بلندی واقع شده و بواسطه اینکه مشرف باین رودخانه و دریاحه است خیلی شنگ و باتکود است
 بعضی از خانههای این شهر وقتی که سیلاب می آید آب میگیرد و هر وقت که آب کم شود از آب خارج میشود
 میساعت بغروب مانده وارد رستف شدیم حاکم رستف پیرمردی بود ریش سفید و شانی داشت
 و عصای بزرگی در دست گرفته بود این شخص هم حاکم رستف است و هم امانان قراق اینجا است اصل
 دار الحکومه و خانه اش در نوه چرکس است ولی برای استقبال ما اینجا آمده بود همش در بوکس
 نیکلا ایوانی و یچ شیاپول میربکی است کفوج سر ما بهیم در اینجا است که قراق بستند هر وقت
 بخوابند سوار میشوند و گاهی هم مثل سالوات پیاده میباشند اینها قراق دن هستند بخاندان قنون
 ساخوی رستف همش (کلل ذاکر یا جشکی) مرد تو منند خوش روی است لباسهای ما به
 آبی پوشیده بود اقول که رستف رسیدیم یکت مین باریکی مابین رودخانه و دریاحه بود که از روی
 آن عبور کرده قدریکه رفتیم از پل کوچکی که شتیم که آب سیلاب کمی از زیر آن میگذشت همراهم در استایون

رستف شام خوردند طرف دست راست که سمت ستایون بود جمعیت زیادی از مخمرین و زنهای
 بسیار خوب ایستاده بودند که بهورابای بسیار بلند میکشیدند در طرف دست چپ هم جمعیت بسیار
 از عایای ایستاده بودند و متصل بهورامی کشیدند و ما هم متصل بدو طرف جواب میدادیم خلاصه آنکالسه
 پیاده شده از جلوصف فوج قزاق که شقیم حاکم رستف عاظم صاحب منصبان و غیره را معرفی کرد و کلاً تشریفات
 حکومت شهر بطوریکه رسم است آنان و نمک دان نوی تجوعمای مطلقاً و غیره گذارده حضور آوردند و بحث
 ایرانی در اینجا یاد است همه آمده در یک صف ایستاده بودند بعد برشته رفتیم نوی کالسه از
 اشخاصی که در اینجا بالباس سبی حضور رسیدند علی بنادیکت قونول عثمانی که مرد جوانیت و قونول دیگر
 که پیر مردیت اصلاً انگلیسی و همش (جون ماکین است) عرض میکرد پنجاه و دو سال است در این
 هستم خلاصه بعد از تمام شام کالسه براه افتاد تفاوت و اختلاف درجه افق اینجا با طهران حالا که اول
 جواز است یک ساعت است یعنی در طهران یک ساعت زودتر از اینجا غروب میشود در اوقات طغیان رود
 خانه و آن مثل این اوقات خیلی خانهای این شهر را حاطه میکند که با فایق عبور و مرور می کنند تا کم کم باز آب
 فرو می نشیند و دور عمارات خشک میشود یک شهر کوچک دیگر هم آخر شهر رستف یعنی نزدیک اینجا
 است که آنهم روی تپه واقع و همش بخوان است و امنی نشین است کو یا از بخوان این را مندر آورده ایم
 کوچ داده آورده اینجا نشاندند خلاصه راندیم من در و اکن شام خوردم بعد رسیدیم به شهر نو و هر کس تمام
 شهر را بصرافان کرده بودند و اکن ما اینجا قدری ایستاد از رستف تا اینجا چهل و هفت و رس است اینجا هم
 جمعی صاحب منصب وزن و مرد زیادی همراه حاضر شده بهورامی کشیدند هوای اینجا بسیار سرد است
 و هر چه بالاتر میرسیم سردتر میشود قدیمی که از شب گذشت خوابیدم و روز و شب نه روز و شب
 و شب در راه این خوابیده در ساعت هفت از خواب برخاستم با ستایون چرت کواریده
 بودیم که از رستف تا اینجا پنجاه فرسنگ و یکمیل راه است که از دیشب الی حال آمدیم بواسطه و
 افتاب است اما بسیار سرد است صحراهای اینجا امروز پست و بلند و دره و مابور بود لکن ارتفاعی ندا
 همه زمین و تپه بازراعت ایم است حاصل زیاد می بکارند حاصل اینجا در بوقت شل سیزده عیند و روز
 طرانت د بات معتبر بزرگ امروز خیلی دیده شد خانهای د بات ناما بترکیب الایق ترکمانی است
 اما خیلی محکم و اندوز شکست است دیشب که ما خواب بودیم از شهر کز کف گذشته ایم حیران خیلی مفصل
 کرده و جمعیت زیادی هم از اهل شهر همراه ما جمع شده خوانسته بودند که ما را هم بیدار کنند بیدار نگردیده بودند
 و از اینجا گذشتیم امروز در هزاره المترین ما در استایون اینجا لوفا خوردند غروب افتاب ارد شهر و ارج

روز و شب

شدم تهر و اریج بسیار شهری است زمین تهر پست و بلند است از میان تهر یک رودخانه میگذرد
 که نصف شهر از طرف رودخانه و نصف دیگر از طرف واقع است خانه های خیلی فشنگت دارد و بام خانه ها
 تمام آهن است باغات خوب و اشجار زیاد دارد و تهر مقبول خوش روح باصفایست بعضی از خانه ها که
 دیده شد بقدری مقبول و فشنگت بود که مثل جعبه های شیرینی منمو در کار و اریج حاکم اینجا که آتش (پو غدا)
 فوج (ع) است با تمام صاحب منصبان حضور و استقبال آمده بودند جمعیت زیادی هم از اهل تهر جمع شده بود
 اینجا در شش نظامی دارد و سوارگزیادی از در شش نظامی همه یکت قد و یکت سن و یکت لباس بطرز بسیار خوب
 در بکار صاف کشیده استاده بودند و کتوج سال دات هم در کار صاف کشیده بودند بسیار فوج خوبی بود این تهر
 شصت و نه جمعیت دارد از کالسکه پیاده شده رفتم از جلوصف سرباز با و سا کرد بای نظامی گذشته با صاحب
 منصبها و حاکم خیلی فرمایش صحبت کردیم سال دات هم از جلوصف و فیلد کرد بعد آمدیم نوبی و اکن و شب هم در و آن
 بهینطور که راه میرفت شام خورده بعد از شام خوابیدیم (روز سه شنبه بیستم) صبح در راه آن
 از خواب برخاستیم امروز در اطراف راه آبادی زیاد تر از روز بای دیگر دیده میشود بات و آبادیهای خوب
 و زیاد در طرفین راه واقع است قدریکه رانده رسیدیم تهر باز آن اینجا کالسکه بقدری دقیقه توقف
 کرد حاکم قلمی اینجا که مردی لاغر و بلند بالا و آتش (پطر فشنگی) است حضور آمد سرباز و موزیکای تهر در
 کار صاف کشیده بودند از کالسکه پیاده شده رفتم باین از جلوصف سرباز و موزیکای تهر گذشته از صاحب منصبها
 حواله رسی کرده آمدیم بالا این شهر باله که کوچک است و جمعیتش کلیه سی هزار نفر در رودخانه این شهر میگذرد که آن
 آکا) میباشد این رودخانه در بالای (فونی نو عزود) داخل و لگانه و از اینجا دریای خزر
 میرود میتوان ازین جا کشتی بخار بسته رفت دریای خزر و ابران در روز که از لیبسکی گذشتیم زبای اینجا
 لباسهای فرمزیراق دارد پوشیده و بسکت و رسم قدیم روس سر و کردار ابا و موارید بانی بدل خیلی
 طرز خوشمانی بود و زینت کرده بودند خلاصه قدری دیگر که رفتم بهر کالما) رسیدیم رودخانه له کالما
 در اینجا درست دیدیم رودخانه عظیمی است پل آبی دارد از روی پل عبور کردیم در اینجا نایب الحکومه شه مسکو
 که آتش (کالیتین) است حضور آمد جوان خوبیت فراموشه را هم خوب حرف مبریه مفر اول هم
 که با اینجا آمدیم همین شخص او دیدیم که در آنوقت سر ایدار باشی عمارت کرلین بود حالا هم که نایب الحکومه شده
 باز کلیدی به دستش او نخته بود معلوم میشود که حالا هم نایب الحکومه و هم سر ایدار باشی است دو نفر هم از جا
 وزیر امور خارجه روس (دینا و یف) آمده بودند در اینجا حضور رسیدند قدریکه آمدیم طرفین در
 استامبولون چهار روز بعد باز آمدیم تا تقریباً چهار ساعت بغروب مانده وارد کار مسکونیدیم شهر مسکو

منظر خوبی داشت (پودن د الغور و کی) حاکم کل ایالت مسکو سر راه آهن بناده بود داخل کن
 شده چشور رسیده بجاه و دو سال است در اینجا حاکم است در دو سفر سابق که آیدیم همین جا اورا دیدیم صورتی هیچ
 تغییری نکرده بعینه همان است که پیش دیده بودیم بلکه قدی هم چاق تر شده است هشتاد سال عمر دارد و
 این دو نفر که از جانب وزیر امور خارجه (وزیادیف) آمده بودند یکی (خازیلوفسکی) است که از
 جانب وزیر امور خارجه آمده و فارسی را خوب حرف میزند و سی و چهار سال قبل هم در ایران بوده است دیگر
 که از جانب وزیادیف آمده همش (اقناقیف) است اینها از اجزاء مجلس ایالت هستند خلاصه
 تمام همراہان و مترجمین لباس رسمی پوشیده بودند از واکن پاپین آیدیم جمعیت زیادی از صاحب منصبان و سواران
 ما و مردم شهر بودند و ابالی شهر صبدای بسیار بلند بورامی کشیدند از جلوسا جنمنصبان و اهل قلم گذشتیم معرفی شدند
 کالسکه ای حاضر بودند و جنرال الغور و کی حاکم سوار شده را ندیم از برای عمارت کرملین پرینس الغور و کی عرض کرد
 که این کالسکه را مخصوصا علیحضرت امپراطور از پترزبورغ برای سواری فرستاده اند ما هم اظهار غنا
 کردیم شکر کالنا اول خاک مسکو است که وقت ظهر با بخار سیدیم کارخانجات آهن سازی زیاد دارد و در دو خان
 له کا که از اینجا یکشت گشتی جاری در رودخانه دیده شد و گفتند بیهیو می رود به و لگا و از اینجا بدریای نندرا
 می رود شهر کوچکی که امروز در اینجا خود دیدیم همش برنیل است امروز کاغذ از پترزبورغ از نمایب وزیر مختار
 ایران رسید که نوشته بود از قرار یک معلوم میشود بعد از حرکت ما از پترزبورغ عروسی خواهد شد یعنی جشن عروسی نوآ
 کواند ول تیل (برادر علیحضرت امپراطور باریسنس بونان گرفته خواهد شد و دیگر اینکه پرینس منتسکر)
 یعنی قه طاع امروز یا فردا وارد پترزبورغ شده و در عمارت رستخانی منزل خواهد کرد سه چهار نفر هم از اجداد و
 غمه همراه دارد و تا ایام عروسی نواب کردند و یک پل در پترزبورغ توقف کرده بعد از عروسی خیال دارد که از
 برلن باکسپورسیون پاریس رود خلاصه با پرینس الغور و کی که کالسکه نشسته بطرف شهر روانه شدیم
 از کار عمارت کرملین همه حاضرین راه علیچلین و ژاندریها با کمال نظم ایستاده و دسته جات موزیکانچی
 موزیکان میزدند و اهل شهر از مرد و زن بورامی کشیدند و با کمال شوق و ذوق و از صمیم قلب ما را می پذیرفتند
 از نوایست ساعت معروف مسکو گذشت و از نوپاینگه دولت روس در جنگ ناپلیون اول از فرانسه باز
 گرفته است گذشته و ارد عمارت کرملین شدیم صاحب منصبان روس و مله من رکاب خود مان همه بودند طلا
 و اخافها همان است که تفصیلش در روزنامه دو سفر سابق نوشته ایم دیگر لازم نیست مکرر کنیم همه همراہان ما
 و همین عمارت جا داده اند بسیار عمارت وسیع پر پورنی است شب در منزل پرینس الغور و کی حاکم مسکو
 بشام مهمان هستیم و از اینجا باید بر تیار برویم نزدیکت عزوب رفیم منزل پرینس الغور و کی خودش دم راه پله

با صاحب منصبان نظامی روس استاده بودند ملترین ما هم بالباس سبی همه حاضر شده بودند و آن عمارت پرست
 و العزرو کی شدیم خیلی خوب عمارت در دو سفر سابق که آمده و این عمارت را دیده بودیم تعبیه بنا طور
 و هیچ تعبیری نگزیده چیزیکه بعد از آن سال افزوده شده و نازکی داشت پنج چرخ در اطاق شام بود که با جراحی
 الکتروسیته روشن کرده بودند و کاسهای چیده رنگ داشت خیلی تشنگ و با جلوه نظرات و نام مالار را
 مثل روز روشن کرده بود در حالتی که چشم را هم میزد در دو سفر سابق در همین تالار هم بیال و هم بشام دعوت شد
 بودیم امشب همین شام تنها است شام صرف شد اشخاصی که با ما در سفر نیز شام نشسته بودند جمعی از خانها
 فرنگی و جزالها و صاحب منصبان بزرگ روس و غیره بودند در اطاق جنب این تالار هم میزی دیگر بود که
 جمعی از جزالهای روس و بعضی از ملترین رکاب ما و غیره در سر آن میز شام خوردند بعد با پرست و العزرو کی
 کالاسکه نشسته رفیقیم تاشا خان در لطفه دوم و بروی من یعنی محل بازی ششیم پرست و العزرو کی و امیرال
 پو پوفه هماندار پهلوی مانسته بودند نه های فرنگی در طبقات بالاسته و ملترین ما هم در لژ نزدیک
 سن بودند چرخهای گاز و غیره جلوه خوبی داشت پرده بالارفت باز یکر با باقسام مختلف رختها پوشیده
 استاده بودند اصل بازی این بود که پسر پادشاه عروسی میکرد و از طوایف مختلفه بالاسهای عزیز و عجب
 برای آنها میرقصیدند که بهتر این رقص نمیشد و بعضی پروهای دور ما هم در عقب آنها تشکیل داده بودند که مثل
 عالم خیال بنظر میآمد همه قسم رقص کردند و پرده افتاد بعد از آنجا برخاسته آمدیم یک طبقه پایین تر در لژ نزدیک
 بس نشستم و باره پرده بالارفت و رقص کردند باز پرده افتاد بعد برخاسته رفیقیم کالاسکه نشسته پرست
 و العزرو کی هم آمد پهلوی مانست بر قدر اصرار کردیم که دیگر با ما همراهی نکرده بمنزل بروند پذیرفت و او
 ما را بعمارت کرملین رسانیده آنوقت مراجعت کرده (روز چهارشنبه عیست و یکم) امروز
 در مسکو وقت شد امشب شام را هم در اینجا بخوریم و بعد بمبت بطرز بویغ حرکت میکنیم صبح برخاستیم
 در راهیم و پرست و العزرو کی هم علامت شاه میرزای پسر مرحوم بهمن میرزا امروز در اینجا حضور رسید و او یکی است
 در اینجا تحصیل میکند کرملین و حقیقت کفله است در دوازده دوازده بزرگی است کی نوع پر توغال در اینجا
 دارد که مغزش هم فرماست امروز رفیقیم به خام خام جوی بود خزانه طولانی از سنگت مرد داشت و دو شیرکی
 آب گرم و یکی آب سرد باز کردند تا خزانه پر شد یک دوش هم بود دوش لفظ فرانسه است یعنی یک است
 ساخته اند که لوله ها دارد و دوش مثل آب پاش است همه بدن آب بپاشد و بسیار نافع از برای بدن است
 خلاصه بیرون آمده رفیقیم بعمارت و از آنجا رفیقیم به موزه تاشا و گردش کردیم عمارت موزه دوم مرتبه دارد که
 اسباب چیده اند صاحب منصبان روس و ملترین رکاب خود مان همه حاضر بودند بالا و پایین را کردند

ویرگش موزه که مرد ریش سفید بلند قد است و هشت (۸) قدم و نوشت (۸) است در دو سفر سابق هم که اینجا بودیم
 مستحفظ موزه همین مرد بود و یک مرد ریش سفید دیگر هم بود که معاون این دیرگش بود و بهر دو اسباب موزه را عرض
 و معنی میگرداند چیزهای قدیم و بهایای سلاطین قدیم و اسباب کهنه مثل تخت فیروزه که شاه عباس صفوی
 به پادشاه داده و بعضی زین و برکها که سلطان عثمانی فرستاده همه درین موزه موجود بود و تفصیل اینجار مفصلاً
 در روزنامه سابق نوشته ام و دیگر در اینجا لازم نیست مفصل نوشته شود و بعد از گردش زیاد آمدیم به عمارت
 نخکشی حاضر شده بود که عکس را بکشید از در فتم تومی کلخانه عکسی انداختم شام که خوردیم بعد از شام پرسش العز و کی
 با صاحب منصبان به صورت آمدند در ساعت نه از ظهر گذشته با آنکه هوا سرد بود و بارش در کالسکه رو بار می نشسته
 رفتم کارهای اهل شهر در راهها بصدای بلند بود احمی کشیدند و همه شهر را چراغان کرده و دهنها بهای سرخ و
 زرد و الوان مختلف دیگر روشن کرده بودند کاری که حالا اینجا باید برویم کار بطرز بوزخ است غیر از آن کاریست
 که روز و روزیاده شدیم راه هم خیلی دور بود و رسیدیم با طاق کار پیاده شده رفتم تومی طاق پرس و تمام صفا
 منصبان هم حاضر بودند نشان قدسی پرسش التفات کرده بودیم بسینه اش زده بود و بقدرده و بقعه در طاق
 معطل شدیم تا ترن بخار حاضر شد رفتم بواکن خودمان این همان ترن است که پیش شنبه بودیم تمام لهرن منظره
 خودشان را بلند بودند هر کسی در جای خود قرار گرفت اعما و استلطه هم آمد تومی و اکن ماقدری روزنامه
 اروپا خوانده رفت بعد خوابیدیم (روز پنجشنبه بیت و دوم) صبح برخاستیم قدری که
 طی مسافت شد بولخو آمدیم که رودخانه خوبی از اینجا میگذشت و اطراف رودخانه بقدری بفرنگت
 لست آب بود و رودخانه دپل هم همان دلخو اموسومند یک ساعت بظهر مانده باستانیون لوجان رسیدیم
 در اینجا صرف نهار شد در رودخانه دلخو اگر چیزی زیاد بود یک کشتی بخار هم دیده شد اطراف رودخانه
 همه خانه و عمارتست جای باصفای خوبیت و شب که از مسکو پیرون آمدیم تمام شب را راه می آمدیم
 و جانی دیده نشد صبح که برخاستیم دیدیم صحرا جنگل و انبار سرود کالج و چیت است و دخت چیت شبیه
 بد رختها نیست که در بغله شهرستانک البرز طهران در آمده است و چوب چیت را در ایران
 مذاق تفکات میانه چوب سخت موج دارد است اینجا خیلی بود تا چشم کار میکرد صحرا جنگل و درخت
 اما زمین اینجا مثل سایر زمینها که پر گل و سبزه بود نیست تمام خاکست حتی طیور و وحش و کلهای کوسفند
 و خوک هم بقدریکه در آن طرفها دیدیم در اینجا دیده نشد از مسکو تا بطرز بوزخ آبادی بزرگ معتبر جمعیتی
 هم هیچ ندیدیم در استانیون لوجان که برای توقف کردیم ترن بخاری رسید که دنیا و یف وزیر مختار
 سابق ایران در آن ترن نشسته به استقبال آمده بود آمد تومی ترن ما به حضور رسید و در همان ترن مانده
 مرد



Alexander Iapere VI 11 6

که به پترزبورخ باید در ساعت، و وقتی یعنی دو ساعت آنکه که شش در کار پطر حاضر باشیم مرجه میرفتیم
اطراف راه کارخانهجات زیاد دیده میشد که در کار بودند و میکرد و آبادیها را یک یک شد امیرال
پوپ هم پیش ما بود و معرفی کارخانهجات و دیات و اطراف را مینمود ما و تمام طقه زمین ما لباس سبی
پوشیده و فقط ویر و وایحضرت نه اطور بودیم ده قدم مانده بود که برسیم بجایگاه پیاده شویم یک دفعه علیحضرت
امیرطور پیدا شدند ما هم از آن پیاده شده رفتیم پیش با علیحضرت امیرطور دست داده تعارف کردیم
و با ایشان از بهوسف قشانی که خانه کار بودند گفتیم و علیحضرت امیرطور را آشنای من میموده بعد
نواب ولیعهد و شاهزادگان پسرهای امیرطور و تمام خانواد و سلطنت روس که با علیحضرت
امیرطور آمده بودند نزد من می نمودند با همه دست داده تعارف کردیم آنوقت با علیحضرت امیرطور
بکالسه کشنده را اندیم برای عمارت دو سمت جنبان قشون صف کشیده بود این قشون مرکب بود
از فوج بحری و فوج خانه و اجزای مدرسه و غیره و غیره که همه را علیحضرت امیرطور معرفی میکردند پشت سر من
افواج ابالی تهر استاده بودند و هوامی کشیدند افواج خیلی خوب و نظم استاده بودند این جنبان بهر
به جنبان فصلی است خلاصه آیدیم تا رسیدیم به عمارت زمستانی علیحضرت امیرطور که در دو سفر سابق هم
اینجا منزل کرده بودند پیاده شده با علیحضرت امیرطور از بله بابا لارفتیم نومی این عمارت جمعیت زیادی
از پیشخدمت و صاحب منصب و اهل دربار و اهل نظام و اهل علم و غیره و غیره بالباسهای متعجب بسیار خوب
حاضر و استاده بودند علیحضرت امیرطور همه را معرفی کردند تا رسیدیم بنا لار بزرگ که علیحضرت امیرطور
زوج علیحضرت امیرطور با ده بیست نفر از خانهای معتبر محترم استاده بودند با علیحضرت امیرطرس
دست دادیم و ایشان سایر خانهای محترم را معرفی کرده با آنها هم دست داده تعارف کردیم بعد
من با علیحضرت امیرطور و امیرطرس آیدیم نومی اطافی که برای منزل مخصوص ما معین کرده بودند سه نفر
قدری در خلوت استاده بعد علیحضرت امیرطور و امیرطرس رفتند من در اطاق خودم بویطور بالباس
نشستم ولیعهد روس هم جوان بسیار خوب خوش روی خوشکلی است بچده سال دارد از عجایب این است
که هوای امروز صاف و آفتاب دلی ابر و بسیار ملایم و خوب بود خلاصه قدریکه در اطاق خودمان نشستیم
برخاسته با امیرال پوپوف از چند اطاق که شته آیدیم پایین سوار کالسه شده رفتیم باز دید علیحضرت امیرطور
رسیدیم ببله عمارت امیرطور اینجا پیاده شده رفتیم بالا علیحضرت امیرطور و امیرطرس غنچه بودند رفتیم نومی
اطاق نشستیم علیحضرت امیرطور و علیحضرت امیرطرس و نواب ولیعهد و پسرهای دیگر امیرطور همه نشسته
بودند و من آیدیم (و شلکفت) مترجم را هم حاضر کردند بعد از بیاعت صحبت نشستیم بعد با علیحضرت

امپراطور برخاسته آمدیم پایین من با امیرال پوپف نوی کالسکه نشسته رفتم برامی باز دید شاه ز او بانی که
 بکار آمده بودند و درین ضمن خیلی سیاحت کرده مردم زیاد و کالسکه بای زیاد و بناهای عالی دولتی و غیر
 دولتی و وزارتخانه های معتبر دیدیم خلاصه تماشای کاملی کرده بعد از یک ساعت بمنزل آمده قدری که راحت
 کردیم عرض کردند شاه زاده منتظر که دیروز به پطر آمده و در عمارت رستگاری منزل اردو میخوابیده
 مایه دوباره لباس همی پوشیده شاه زاده منتظر که پذیرفتیم در دست قرمز روی و فریه لباس
 منتظر که پوشیده بود لباس قشنگی است پسری هم داشت خیلی خوش رو بود و نشستند صحبت
 کردیم زبان فرانسه حرف میزدند دخترهای پرینس منتظر که هم چهار ماه است که در پطر هستند بعد
 برخاسته رفتند ما هم برخاسته قدری در عمارت مشرف بروی خانه نوا کردیم که درین مظهرین رکاب
 اعلی در بوتل و بعضی هم در همین عمارت رستگاری منزل اردو در ساعت هفت بعد از ظهر باید شام همی
 با علیحضرت امپراطور و امپراطریس بخوریم نزدیکت بوقت شام که عصر بود با امیرال پوپف کالسکه
 نشسته رفتم بمنزل امپراطور علیحضرت امپراطور و امپراطریس نوی طاق استاده بودند بعضی از جواهرات
 بزرگ و شاه زاده ها و خانها هم بودند ما قدری با امپراطریس و خانها صحبت کردیم تا علیحضرت امپراطور آمد
 گفتند شام حاضر است علیحضرت امپراطریس دست بدست من داده و علیحضرت امپراطور هم باز و بازوی
 روبرو برادرشان داده آمدیم سمت طاق شام داخل شدیم طاق سفید بسیار قشنگ بزرگی بود که مجلسیالیم
 در همین طاق منعقد میکنند بسیار خوب میزی چیده بودند میز دیگری هم جلو ما چیده بودند که بعضی از ایرانهای
 و فرنگیها در سر آن نیز نشسته بودند دست راست من پرینس الی منتظر که نشسته بودند دست چپ من
 علیحضرت امپراطریس نشسته بودند مقابل منم علیحضرت امپراطور نشسته بودند سایرین هم هر یک بجای خود
 نشسته شام صرف شد تمام چراغهای این عمارت رستگاری را از چهل چراغ و جار و غیره که از الکتریسیته
 روشن میشود و در خوردن دست کرده اند در سر شام علیحضرت امپراطور برخاسته سلامتی داشت
 کردند ما هم سلامت علیحضرت امپراطور جام شرابی خوردیم در بین شام موزیک هم میزدند شام که تمام
 شد آمدیم تالار دیگر و روز و دو آفتاب تازه میرفت که از پشت رد خانه نوا غروب کند خیلی
 تماشا داشت حاضره درین تالار که آمدیم تمام اشخاصی که سر شام بودند از ایرانی و فرنگی و زن و مرد حاضر
 شدند غیر از اجرای سر شام هم جمعیتی بودند با همه صحبت کردیم (جبرال بوالک) (جبرال کثلف
 هماندارهای قدیم المنصور خود مان را هم ایجاد دیدیم برادر پرینس و العورکی هم دیده شد خیلی از پرینس و العورکی
 بلند تر و قوی تر است و ریش دراز می دارد خیلی مرد مختصر است و در خدمت علیحضرت امپراطور است

ایستیکت فاسی بائی گری داد بعد از صحت زیاد باز با علی حضرت امیر طبرستان آمدیم با طاق علی حضرت
 امیر طور امیر طور ہم آمدند قدری ہم باز انجا صحت کردیم بعد امیر طور و امیر طبرستان ماندند و من از پل
 پائین آمدیم و آب و لیعه دروس ہم تا پای پلہ مارا مشایعت کردند از انجا بانو آب و لیعه خدا حافظ
 کرده با امیرال پوپ ف نوی کالسکه نشسته آمدیم منزل قدریکه استراحت کردیم امیرال پوپ ف آمد
 عرض کرد چراغان بسیار خوبی در شھر کرده اند خوبست تماشای و بد من ہم قبول کرده فرستادیم کالسکه
 حاضر کردند با امیرال پوپ ف نوی کالسکه نشینیم و اہم شدت سرد بود و می کالسکه ہم باز بود
 بعضی از پیشہ نہاد و غنہ من ما ہم عقب اسوار کالسکہ شدہ میآمدند بسیار خوب چراغانی از کار و
 الکتریتہ کردہ بودند جمعیت زیاد می جمع شدہ بود مشغول عیش بودند و مارا کہ میدیدند مورامی کشیدہ
 شدت سرمانگداشت کردہ و کردش کنیم مراجعت کردہ بہ منزل آمدہ خوابیدیم و و غلام سیاہ کہ ریتہا
 و سبیلہای خود ساز اینتراشند و خیلی پیروستہ بخوابی باشند در ب اطاق ما ایستادہ اند
 روز جمعہ بیست و سیم () صبح برخواستیم ہمارا در منزل خوردیم امروز اشخاص مختلف بحضور
 آمدہ و رفتند اول ضاقلی میرزای پسر مرحوم بہمن میرزا بحضور رسید آمد با بنیہ است عرض میکرد کہ دین
 روز ہا پرسی سالہ داشتہ بایکہ خورش مرده اند اسباب تاسف داشتہ بعد مغرای دو نذر جہ خصوصاً
 آمدند اول انہائیکہ سفیر کبر بودند یکیک در اطاق خلوت بحضور رسیدہ بعد ہم تمام سفر اورا طاقی جمعہ
 یکہ دفعہ ہمہ را دیدیم اسامی انہا از این قرار است مغرای کبار (المان) جنرال جودان (شوای نیتز
 عثمانی) مشیرشا کوپا شاحنال جودان () (اطریش و لکشنین) () (انگلیس میر مرہبہ)
 فرانسیسہ مسولابولہ () ایتالیانامادو کتی () (وزیرای مختار) () (یود و یوڈ) () (پوتو غال
 فادون دمانوس) () اسپانیول کامپوسا گوادو () (بادیر بادون دکاسیر) () (بلانہ
 اشت و گن) () (دربرخ) () (کنت ولینڈن) () (بوذیل) () (میوناسہ دو) () (روڈ
 گیگا) () (یونان) () (ماود و کوداؤ) () (ڈاپن) () (فلیپی) () (چین ہونک) ()
 سربان سبیج) () (بلوٹاک) () (میو پطرس) () (مالک متحد بنکی د بنا میوٹو
 جمہوری ارژانتین) () (مسوکا لوو) () بعد از انکہ اینہا رفتند با امیرال پوپ ف کالسکہ نشستہ
 رفیقہ باز دید پرسش متنگرد اپارتمان یعنی یکدست عمارت (جوی بانیشان دادہ اند در ہمین عمارت
 رستائی علی حضرت امیر طور قدری نشستہ صحت کردیم بعد برخواستہ منزل کشیم و بعد از نماز
 بانو آب (گواندولک بوڈ) برادر علی حضرت امیر طور کہ از ہمہ برادر ہای ایشان کوچکتر است

رفتیم کار که از اینجا به پطربوف برویم کراندوک سرژو نیست بلند قامت و بار یک اندام خوش روی
 شاهزاده آمدند با هم کالسکه نشسته سمت کار را اندیم راه چلی دور بود مناری در سر راه دیدیم عرض کردند
 باید که جنگ با عثمانی ساخته اند که آنچه توپ از عثمانی گرفته آب کرده و این برج را ساخته اند و هر قدر هم
 از فوهای باقی مانده است به منظور درست و مناره گذاشته اند چلی برج و مناره تماشائی بود و بسیار هم خوب
 ساخته بودند رسیدیم کار با کراندوک در بخت و اگر نشسته سمت پطربوف رفتیم سه ربع ساعت
 راه است بعد از طی این راه به پطربوف رسیدیم اینجا دو پارک دارد یکی عمومی که همه مردم میروند و
 اصل آبشار بامی خوب و فوار با هم درجهین پارک عمومی است و دیگریم پارک مختص علیحضرت امیر طو
 که جای کوچک و آپارتمان مختص است که غالباً علیحضرت امیر طو و علیحضرت امیر طبرین هم در اینجا هستند
 و دو باری از تخته دارد که دورش قراول است و کسی تا بخانه و دکان که با بحال سرعت از میان پارک
 میگذشت بطوریکه غیبت استیم جانی را تا ساکنیم بعضی از عمارات کوچک هم بود پیاده شده آنها را تماشا کردیم
 بعد بکنار دریا رفتیم با دسروی میآید اما امروز غلبه هوا بسیار خوب بود صاف و بی مه و آفتاب که
 کتفچه هوای در پطرزبورغ دیده میشود چلی گردش کردیم و فوار بار را تماشا نمودیم یک فواره مثل کلاه
 در ویش بود چلی فنکست آب این فواره باج دارد و با اختیار است که تا بخوابند باز میکنند و هر وقت بخوا
 می بند چلی گردش کرده بعد رفتیم بعمارت بزرگی که (الیزابت) و در پطرکس که بعد امیر طبرین شده بود
 بنا کرده و بعد هم (امیر طبرین کاخین) تعمیر نموده است از هر جهت عمارت باین خوبی نمیشود تمام محسنات
 درین عمارت جمع است مثل اسباب و یرده این عمارت و تنکی و تنج بنا و سطر بنا و فوار با چلی نقل دارد و خلاصه
 قدری در این عمارت تشریح کردیم این سلطان و جمعی از عمال خلوت همراه ما بودند بعد بچاه نقری هم رفتیم
 و بچه دیده شد که قومی باغ گردش میکردند خلاصه شام امشب قرار است که باید در اینجا بجزیم مشغول گردیم
 بودیم که درین بین کراندوک آمد گفتند شام حاضر است رفتیم به شام و تا لاریشکی شام را سر میز خوردیم
 اما هنوز آفتاب بلند بود شام نشده بود کراندوک طرف دست راست ما و امیرال پوپف سمت
 دست چپ نشسته بودند و بروی ما و زیر ما و روس نشسته بود که همش و دو و نوز و داشکوف
 است تفریبا چاه سال است گفتند درین راه شد سبیل کمی دارد و در محله میت موزیک هم در سر شام میزنند
 بعد از شام برخواستیم آمدیم با طاق دیگر قدری نشسته بعد کالسکه خانه شد با نوآب کراندوک سرژو کالسکه
 نشسته رفتیم کار و از اینجا بواکن سجاد نشسته رفتیم به چار بوریع امشب باید برویم بتماشاخانه باز باید نوآب
 کراندوک به ژبا بند ما را بتماشاخانه ما را اسکی علیحضرت امیر طو و امیر طبرین و تمام شاهزاده و شاهزاده
 خانها

در این عمارت تشریح کردیم این سلطان و جمعی از عمال خلوت همراه ما بودند بعد بچاه نقری هم رفتیم و بچه دیده شد که قومی باغ گردش میکردند خلاصه شام امشب قرار است که باید در اینجا بجزیم مشغول گردیم بودیم که درین بین کراندوک آمد گفتند شام حاضر است رفتیم به شام و تا لاریشکی شام را سر میز خوردیم اما هنوز آفتاب بلند بود شام نشده بود کراندوک طرف دست راست ما و امیرال پوپف سمت دست چپ نشسته بودند و بروی ما و زیر ما و روس نشسته بود که همش و دو و نوز و داشکوف است تفریبا چاه سال است گفتند درین راه شد سبیل کمی دارد و در محله میت موزیک هم در سر شام میزنند بعد از شام برخواستیم آمدیم با طاق دیگر قدری نشسته بعد کالسکه خانه شد با نوآب کراندوک سرژو کالسکه نشسته رفتیم کار و از اینجا بواکن سجاد نشسته رفتیم به چار بوریع امشب باید برویم بتماشاخانه باز باید نوآب کراندوک به ژبا بند ما را بتماشاخانه ما را اسکی علیحضرت امیر طو و امیر طبرین و تمام شاهزاده و شاهزاده خانها

خانها و سفرهای خارجه و زندهای آنها و تمام جزایر و ملوک و رقبه و کباب ما همه بودند من با علیحضرت امیرطور و امیرطرس
و شاهزاده خانها و نواب و لید و پرنس و ننگرو و دخترهای پرنس همه در یک لژ و بروی سن نشسته بودیم
دست راست ما و چپ نواب کراندوک (دلا دمیر) برادر علیحضرت امیرطور و دست چپ علیحضرت
امیرطرس نشسته بودند و پرده بالا رفت بعد از پرده اول رفتم با طاق سوپه همه سفر از زن و مرد شاهزادگان
و خیره در اینجا جمع شدند قدری صحبت کردیم بعد از پرده دوم بیرون آمده رفتم بمنزل (در بطرز بورخ اجبار
نگریده از تبریز رسید که ابراهیم خان شجاع الملک پیش کاسکه خانه که از طهران الی سرحد همراه ما بود در تبریز فوت
شده است) روز شنبه بیست چهارم (امروز باید بسر قبر امیرطور مرحوم و بعضی جاهای دیگر
برویم در وقت معین با امیرال پوف هماندار سوار کاسکه شده را ندیم از اینها خبر میرزا محمود خان وزیر
مختار رفتم بطر کسی دیگر در کاب بود از این بیسیار طولانی عبور کردیم مقبره مرحوم امیرطور و الکساندر دوم و قلعه
ایست که دور این قلعه از همه طرف آبست و قلعه بسیار محکم است توپ هم دارد و قدری که از پل گذشتیم
بقلعه رسید پیاده شده داخل کلیسا و بعد شدیم سلاطین و امیرطوران روس از بطر کیه تا امیرطور
مرحوم الکساندر دوم همه درین قلعه و معبد مدفون اند بسیار معبد بزرگ باشکوه است یکدسته گل بسیار
بزرگ هم روی قبر امیرطور گذاشتیم داخل این کلیسا خیلی غمناک است و آدم در اینجا دلش نکند عبور
تمام قومی این معبد و کلیسا را با مطلقا ساخته اند خیلی قشنگ و خوبست بنور سلاطین هم تمام از مرمر است
و مطلقا خیلی عالی و باشکوه است خلاصه از اینجا بیرون آمده سوار کاسکه شده را ندیم برای محلی که امیرطور
مرحوم را در اینجا بادیامیت مقبول ساخته اند را ندیم تا رسیدیم بیکت کوچی که بهلوی نیکارین واقع است
شهر بطرز بورخ نزیاد دارد که هر نوزیر یکی از سلاطین روس از رودخانه جدا کرده داخل شهر نموده اند این شهر را
هم کارین از رودخانه داخل شهر کرده است اینجا بنیت بسیار کوچای بطر قدری نکست است که امیرطور مرحوم
درین تنگنا دست یافته و بادیامیت مقبول ساخته اند یعنی در آن روز امیرطور مرحوم برای دفع کسالت جنگی
بمنزل خواهرشان رفته بوده و از اینجا بیرون آمده بخواسته اند به منزل خودشان معاودت کنند اینجا که
رسیده ایشان را بادیامیت زده بودند اینجا الحال کلیسا و معبد بسیار عالی بزرگی ساخته پیاده شده
داخل اینجا شدیم بنا و عمله مشغول کار بودند که چهار از اطراف مس و در کرده و مشغول ساختن میباشد اینجا
هم بیرون آمده رفتم بوزارتخانه خارجه بمنزل جناب مسود گیرس که وزیر امور خارجه است در آنوقت هم با
وزارتخانه آمده و در آنوقت (کوچاکف) را که وزیر امور خارجه بود در اینجا دیده بودیم و دنیا و بنیت
هم اینجا بود قدری نشسته صحبت داشتیم پسر (مسیو گیرس) هم که در طهران بود اینجا هم شده است

منزل کرده بنهار خودیم بعد از بنار (مکلیکت) که سابقاً در طهران و زیر مختار بود و حالا دو سال است که معزول شده بروستیه آمده است بحضرت ما آمد بهمان حالت و صورت که سابقاً اورا دیده بودیم (کاخانگی که قونول است را بدیم بود بعد از قدری فرمایش و صحبت رفتند هوای بطرام و زیم از حسن اتفاق صاف آفتاب دنی با و خیلی ملایم بود (منلیکت) عرض میکرد شما طهران را همراه خودتان آورده حقیقت هم بهینطور است هوای این دو سه روز مثل هوای طهران بود بعد برخاسته رفیقیم تماشای موزه که در حقیقت خزانه جواهرات و نفایس و چیزهای انبیه در اینجا است طاق باطاق و تالار بنا لار و دالان بدانان همی رفیقیم بود بای صورتی بطور بای قدیم و سزار با و جنگهای که در سابق دولت روس کرده است تمام را درین دالانها و تالار با چیده اند خیلی راه از پائین و بالا طی کردیم تا رسیدیم موزه جواهرهای نفیس و صورتها قلمی کار قدیم که با آب و رنگ ساخته شده و در حقیقت بهتر از جواهرات و تمام جواهرات که در پشت شیشه ها گذاشته اند دیده شد تفصیل این موزه و اسباب آن را در روزنامه سفر سابق خودمان مشروحاً نوشته ایم و دیگر در اینجا لازم نیست شرح بدیم چیز تازه هم علاوه نشده است مگر آن طاوسی که در سفرش نوشته بودم خوب میرقصید و چرخ میچورد اما این سفر کار نمیکرد عرض کردند خراب شده است و اینجا هم نمیتوانند بسازند بانی دیگر همان است که نوشته ایم (پوشن نو و لیسکوی) که چند سال قبل در ابتدای جلوس علیحضرت امپراطور برای خبر رسمی سلطنت ایشان بطهران آمده بود و حالا این عمارات سپرده بادا جلوما افتاده و همه جار عرض و معرنی میکرد امیرال پوپوف همانندار ما و جمعی هم از ملزمین رکاب با بودند و در سفر دریش رسیدیم که کلیدهای خزانه در دست داشتند جلوما بودند بالاضره رسیدیم بجای تنگی از پله تنگی بالا رفته بیک طاق تاریک تنگی رسیدیم که هوای حبسی داشت تاج علیحضرت امپراطور که مکتل به الماس است و عصای ایشان که الماس بزرگی بر سران است در اینجا است جواهرات امپراطرس هم که برای تاجگذاری امپراطور و امپراطرس بیکو میسرنه اینجا بود همه را دیدیم و زود مراجعت کرده اند این راهی که آمده بودیم برنگشته اند از راه خیلی نزدیکی پائین آمده رسیدیم بدر عمارت که جلوجنابان و راه مردم است اینجا سوار کاسه شده آمدیم منزل عکاسی حاضر شده بود عکس را انداخت بعد از عمارت پائین آمده کشتی بخاری حاضر کرده که سوار شده نوی رودخانه نو آفرج و گردش کنیم کشتی خوبی بود و شراع هم داشت سوار کشتی شده بخلاف جریان آب نبا کردیم رفتن امیرال پوپوف همانندار و بعضی از پیشخدمتهای خودمان هم همراه بودند بهینطور سر مالار آمده در او اخر شهر طرف دست راست بعضی کارخانجات و عمارات خوب دیدیم که این عمارات پیلانی است خیلی خوش وضع و تشنگ مثل جبهه بای شیرینی ساخته اند کارخانجات هم

و دو دیگر داتا معلوم بود چه کار خانه ایست طرف دست چپ آبادیش کمتر بود قدریکه از رودخانه رفتیم رود
خانه دو قسمت شد از قسمت طرف چپ ما را ندیم کشتی هم خوب میرفت قدریکه بالا تر رفتیم باز این شعبه هم
دو شعبه شد و هر چه پیشتر میرفتیم شعبه های متعدد هم میرساند و در سر هر شعبه یکت پلی ساخته بودند بالاخره رسیدیم
بجاییکه آب رودخانه خیلی کم شده اتاکو بود و کشتی همه جا خوب میرفت بهینطور رفتیم تا رسیدیم بلب دریا
اینجا یکدسته موزیکای محلی برای تشریفات ما حاضر کرده بودند موزیکت زدند و رسیدیم با قول پاریت و چکل
بلاقین که عمارت و جای مخصوص علیحضرت امپراطور است اینجا از کشتی بیرون آمده کالسکه برای ما و ملترزمین حاضر
کرده بودند کالسکه نشسته ازینا بانهای بسیار قشنگ با صفا گذاشته تا رسیدیم بعمارت بلاقین پیاده شده رفتیم
توی عمارت عجب عمارت است اگر چه کوچک است ولی خیلی قشنگ و خوش وضع است پنجه متهای علیحضرت
امپراطور تمام در اینجا حاضر بودند و عصرانه و چای از شیرینی و میوه جات و غیره همه چیز حاضر کرده بودند جای و
عصرانه خورده قدری گردش کرده بعد سوار کالسکه شده را ندیم برای منزل چون باید بفارست خانه ایران
که در پطراست برویم کالسکه چی فرمودیم بکسیر رود بعمارت سفارخانه ایران از بعضی کوچه ها گذاشته تا رسیدیم
بسفارخانه مردم هم چون میزدنستند با بنجا میرویم خیلی جمعیت کرده بودند از کالسکه پیاده شده داخل سفار
خانه شدیم میز را محمود خان وزیر مختار جلواند از پهلای کوچکی داشت بالا رفته از اطافهای کوچک متعدد
گذشته در یکی از اطافها نشینیم این عمارت اگر چه قدری تاریک است اما مبیل و مباهای خوب دارد
و مرغ قناری خوب داشت میخواندند چند نفر نوکر روسی دارد که گلهای ایرانی سر گذاشته بودند قدریکه نشینیم بر
خاسته آمدیم پائین و سوار کالسکه شده آمدیم بمنزل شام خورده بعد از شام حاضر شدیم از برای رفتن بکاشاخانه
که در نومی همین عمارت منزل است این تماشاخانه را کاترین ساخته مخصوص همین عمارت است و بسیار خوب تماشاخانه
است از این تالار با داخل طاقی میشود و از اطاق تالار بزرگی دیگر میرود که اطراف آنجا اکل چیده اند
این تالار هم برود خانه نو منظر دارد از این تالار بزرگت تماشاخانه میرود این تماشاخانه سالهاست که باز
نشده و امشب برای تشریفات ما باز کرده اند در ساعت نه بعد از ظهر که وقت رفتن تماشاخانه بود ابتداء
شاه زادگان خانواده سلطنت و زنهای آنها و وزراء و امرای دربار روس و سفرای خارج بر حسب دعوت
تمام آمده از این تالار ما گذاشته تماشاخانه رفتند و در جای خود نشستند و در اول ملترزمین رکاب ما هم لباس
رسمی پوشیده تماشاخانه رفتند و در جای خود ایستادند ما فقط علیحضرت امپراطور بودیم که باید علیحضرت امپراطور
و امپراطریس اینجا آمده با اتفاق برویم در ساعت نه علیحضرت امپراطور و امپراطریس وارد تالار بزرگت ما شده
ما هم از اطاق خودمان بیرون آمده با ایشان دست داده تعارف کردیم و نواب و لیعهد و تمام شاه زادگان

مخصوص خانواده سلطنت و خانهای آنها هم همراه علیحضرت امیرطور بودند خلاصه در همان تالار روی میزها را
کوسکه که عبارت از نقل باشد چیده بودند با علیحضرت امیرطور و امیرطرس و سایرین دوری نشسته بستی و
جای خوردیم و قریب صبحت داشتند بعد برخاسته با علیحضرت امیرطرس دست بدست داده از جلو و
علیحضرت امیرطور باز وجه پرستش داد میرباز و باز دادند از عقب ما و سایر شاهزادگان و شاهزاده خانها
از عقب ایشان رفتیم برای تیار تمام صاحبمنصبها و زنهار که در تیار نشسته بودند برخاسته ما با علیحضرت
امیرطرس از پله بای دور تیار پائین رفته و در جلوس که خیلی نزدیک بود و صندلی گذاشته بودند نشستیم علی
حضرت امیرطور هم با سایر شاهزاده خانها و نواب و لیعهد در اطراف نشستند حضرت والی فتنه گرو
و دخترهایش هم بودند نشستیم پاره بالارفت و جهان نمائی پیدا شد باز بکرهای این تماشاخانه را از خارج
آورده اند لباسهای بسیار فاخر و شکست پوشیده بودند بسیار خوب رفیق کردند و ساز زدند سازها
خوب که ما کمانچه میگویم بصوتهای خوش میزدند و بازیهای خوب در میاوردند یک مردی آمد اینجا خوب
و ختر با جا و و کر شد نزدیک سرخری آورده بگله مرد که گذاشتند وقتی که از جواب برخاست دید خرسند
حرکات غریب و عجیب کرد و انوقت دخترها با این خرقه قص کرده مازنی در آوردند خیلی با مزه و مضحک بود
بعد پرده دیگر بالارفت و حالت غروب آفتاب جهان رنگهای سرخ و زرد و وضعی که آفتاب غروب
میکنند با کوهها و جنگلهای زیاد و جمعیت بسیار پروانههای متعددی و بو صغهای خوش و معقول دیده شد
انوقت پرده افتاد و کلمه این بار نمی یک ساعت طول کشید بعد باز با علیحضرت امیرطرس دست بدست
داده از جلو و علیحضرت امیرطور و سایرین از عقب بهمان ترتیبی که آمده بودیم برگشتیم و همیطور تالارشان را
و اطاق با طاق که همه با چراغهای الکتریسیته روشن و بندهای خوب مزین بود گذشتند داخل تالار بسیار
بزرگی شدیم که مجلس سوپه بود یک میز طولانی مخصوصی برای ما چیده بودند با علیحضرت امیرطور و علیحضرت
امیرطرس و شاهزاده خانها و نواب و لیعهد سران میز نشستیم باقی اطاق را هم میزهای گرد متعدد و تا
نزدیک یکدیگر گذاشته بودند تمام زنهار و مرد و با و ملزمین رکاب آوردند در میزها نشستند بنا کردند بشام
و سوپه کردن خیلی خوب مجلسی بود و خوش گذشت موزیکان هم در اطراف میزدند مدتی اینکار طول کشید
بعد برخاسته باز با علیحضرت امیرطرس دست بدست داده بهمان ترتیب از آن تالار خارج شدیم تا دو
تالار دیگر هم امیرطرس با ما بودند از اینجا دست داده و خدا حافظ کرده آمدیم برای منزل خودمان علیحضرت امیرطور
هم با نواب و لیعهد همه جا با ما آمده تا علیحضرت امیرطور مراد داخل اطاق خواب کرده و در را بسته و حجت
کردند و حقیقت غنهای دوستی و همراهی و اتحاد اینجا آوردند نزدیک صبح بود که خوابیدیم

U. S. S. R.

[illegible]

بناگاه عثمانی ساخته اند گذشته و از زیر سر بار خانه بهیچل آفسکی که افواج خاصه امپراطوری در اینجا هستند عبور کرد
 سرسراز با پیرون بود و علیحضرت امپراطور با اسنان تعارفی کرده آنها هم جوابی عرض کرده و عا نمودند از اینجا با هم
 گذشته بقدر سه چهار هزار قدم از قوی کوههای شهر اندیم مار رسیدیم کار یکفوج سراز جلو کار بستهاده بودند
 موزیک میزدند با علیحضرت امپراطور و تمام صاحبمنصبها از جلوصف سراز گذشته احوال پرسیدیم بعد از
 واکون آمد دوباره با علیحضرت امپراطور و دایع مفصلی کردیم و با نوآب زلیعهد و سایر شاهزاده با هم دست
 داده و دایع نمودیم و آمدیم قوی واکون علیحضرت امپراطور و شاهزادگان در حالت دایع بهطور ایستادند
 و قدرتی تم طول کشید از جلوصف ایشان گذشته حقیقه غنمای پذیرائی و اختتام را از هر جنبه عقل و روید خلاصه
 رانیدیم بین راه آتین از پهلوی کاجیای میرزا علیحضرت امپراطور میگذرد و از پهلوی بوریخ ما اینجا ساعت راه است
 رسیدیم استاسون کاجیای علومش کاجیای بزرگیت و علیحضرت امپراطور بهیچیرای توقف داشتند
 برای منت کرده اند از اینجا گذشته استاسون لوکا که رسیدیم مته نین ما برای خوردن شام پیاده شدند تا نوکریا
 و همرازان شام بخوردند منم پیاده شده قوی استاسون رفته قدری گردش و تماشا کردم استاسون بزرگیت
 تالارهای بزرگ برای شام دارد و علیحضرت امپراطور هم اغلب اوقات از کاجیای این استاسون آمده شام
 و بکار بروند و قرار بدی عرض کردند قوی بن جنگل خرس هم دارد پس از قدری توقف حرکت کرده رانیدیم شام را
 هم قوی زن جور ویم اطراف شاه امروز جنگل نایداست اما زمینها خشک و بی سبزه بود شب برخت خوابیدیم
 روز دوشنبه عینیت و ششم) امروز بهشت ساخت از ظهر گذشته باید وارد ورشوی بنویم صبح
 از خواب برخاسته دیدیم اطراف راه همه جنگل اما زمینها باز همه خشک و بی سبزه بود بهطور رانیدیم و شب
 که من خواب بوده ام از شهر دنیا بزرگ گذشته بودیم از قراریکه عرض کردند قلعه بزرگ بسیار محکمی داشته است میرزا
 هماندا پیش من عرض کرد که قرار داده اند وقت ورود ما از قلعه دنیا بزرگیت توپ کنند اگر خواب
 باشد تکلیف چیست گفتیم خبر لازم نیست شلیک کنند خلاصه رانیدیم تا رسیدیم استاسون و بجا حقیقت
 ریادی بود دسته سراز می صف کشیده موزیک میزدند از زن پیاده شده از جلوصف سالکات گذشتیم
 و دوباره شهرن بر ششم حاکم و ولنا و کرونا و کو نو که ته ایالت است در اینجا حضور رسیده شمس (جنرال
 کلخانوف) است که بفرصت منصب دیگریم دیده شد که شمس (بادون دزیون) رئیس پیاده
 تمام و جنرال جودان علیحضرت امپراطور است بعد رسیدیم بهمانخانه و استاسون پرچ در بجا توقف کردیم
 غنمین نهار خوردند (مسئو بونا مکیبن) حاکم کرد نو در اینجا حضور رسیدم و روز و در طرین راه کل آفایا
 و بهم که تازه باز شده و کل زنن هم که در کوه البرز طران و اینجا بادیده میشود شکفته بود خلاصه رانیدیم زمینهای
 اطراف

دوشنبه

اطراف راه قدری سبز و بهتر شد و گلنمای زرد و سفید دیده میشد و اخل خاک لستان شدیم زمین خاک
 لستان بهتر از زمینهای گرد و فواست راه امروزم تا دور و دور شوی همه جا جنگل بود از یکت و دخانه عبور شد
 که همش (بوق) بود از یکت قونل هم گذاشیم که خیلی نار یکت بود و بقدر دقیقه طول کشید امروزه استم در
 اطلاق کو یکت زن قدری بخوابم که در بن من صدای پوای بلند شد برخاسته نگاه کرده دیدم سر باز و صاحب
 منصب زیاده میزد یکت ماه آهن صفت کشیده استاده بود راحی کشید برخاسته بیرون آمدم امیرال پوف
 خواسته بود برای دیدن این افواج ما را اطلاع بدد و وقتی فهمیده بود خوانب شیم بیدار کرده بود و حال که ما را دیده
 خود نوشت شد از جلوصف افواج سالالت خبر کردیم صاحب منصب بزرگ داشتند موزیکت میزدند و دوی غازی
 با چادر بامی بزرگ در طرف راست چپ این سالالتا دیدیم پرف زیاد می زده بودند این اردو در خاکت
 کرو بود یکت اردوی کوچکتر در طرف راست دیدیم فلامنه هفت ساعت و نیم از ظهر گذشته
 وارد کار و رتوی شدیم یکت سال است استاده و جنرال صاحب منصب زیاده می هم صفت کشیده بودند
 جنرال کوراکا هم در شوکه در جنگت غنای او با بخان عبور نموده است مدتی و اکن بحضور ما رسید با او دست داد
 احوال پرسیدیم بعد از واکن ما این آمده موزیکها موزیکان زدند از جلوصف سالالت که بسته احوال پرسیدیم
 کردیم بعد صاحب منصبها و جنرالها را جنرال کوراکو معرفی کرد و اینجا چون مرکز و سرقد است صاحب منصب فوخی خیلی
 دارد از جلوصف کف کف شده داخل کار شده از دور دیگر کار را جنرال کوراکو و شاکلف (سوار کالسکه تنه را هم
 برای منزل زد و ساعت قبل از آن زمان هم می آید حالا هم رشی میشود اما آدم را زرنیکند یکت قوس و فرج خود
 هم در آسمان بودند از شده بود طرفین راه از کارالی عمارت بلور که منزل است همه جا سالالت و سوارا
 بود از سواره جو سار که لباس خوب دارند و لانسینه که سوار نیزه دارند و سواره قراق و پیاده قراق و افواج
 دیگر تمام خوش لباس بودند جمعیت این شهر را اینجا جنرال کوراکو عرض کرد چهار صد و پنجاه هزار نفرند بقدر ثلث
 این جمعیت یهودی است اینجا با یهودی زیاد دارد و اندیم ما رسیدیم میدان کوچکی که عمارت بلور منزل اینجا
 داخل میدان شده پیاده شدیم جنرال کوراکو همراه ما آمده اطاقها را معرفی کرد و نشان داد بسیار عمارت خوب
 یارکت دارد درختهای جنگلی و افاقا که الآن کل کرده و درختهای دیگر زیاد دارد خیلی جایی با صفائی است یکت جنش
 هم این است که خلوتست این عمارت را مرحوم یگلا ابراهور سابق و س برای قنطنین برادر خود ساخته است که
 قنطنین بواسطه زنی که گرفته بود از سلطنت استعفا کرده و بسبب این استعفا در پطرمیان قشون شورش شده
 بود که قنطنین اینجا هستند خلاصه خوب عمارت است سفردوم که جنرال است دیدیم اینجا منزل کرده در عمارت
 دیگر که در مقابل این یارکت و همش لانسلی است منزل کرده بودیم این عمارت در آخر شهر واقع که نه خارج از شهر

دوستان
محبوبان

داخل قدیمی قوی باغ گردش کرده راحت نمودیم امروز که از کار حرکت کرده رو بپهر می آیدیم از یکت پل آبی
عریض و بواره دار سقف بسیار طولانی خوبی گذشتیم که این پل روی رودخانه و بیرون وقت حاکم عرض میکرد
این پل امروز بکتابنا کرده است یکت پل هم مقابل این پل بهمنطور دیدیم که از روی آن راه آهین میکرد
از روی این پل فقط یکت خط ترموه است الحق بسیار خوب پل است در دوازده شبته بنیت و هفتم
امروز هیچ برخواست قدیمی قوی این باغ گردش کردم آخر این باغ منتهی میشود بدو ایوانی که این باغ را یارک
عمارت لاریسکی جدا میکند این باغ دریاچه های کوچک و آبهای مختلف در واسطه و او اخرش دارد که پلهای
زیادی روی آن ساخته اند و اطراف این دریاچه ها و آبها چمن و گل های رنگارنگ بسیار خوب دارد درختها
کهن و این باغ و باغ عمارت لاریسکی دارد که بسیار قوی و مثل درخت های جنگل بازندان است علامت خنکی گردش
کرده بعد آیدیم قوی اطراف آنها خوردیم زبان جان و زیر محار و به راه که از وینه برای قرار رفتن با بجا خواسته
بودیم و زوار داشتند و حضور بسیار جان بخش کرد و مخصوصا در این طریقه بسیار خوب است
خوار و آدم که در آنجا بسیار زیاده و در آنجا بودیم و در آنجا بودیم و در آنجا بودیم و در آنجا بودیم
و شرجی انداخته ایم و در آنجا بودیم و در آنجا بودیم و در آنجا بودیم و در آنجا بودیم
از شدت گرمی برویم با یکدیگر و در آنجا بودیم و در آنجا بودیم و در آنجا بودیم و در آنجا بودیم
کالبدی است مسافران و در آنجا بودیم و در آنجا بودیم و در آنجا بودیم و در آنجا بودیم
شبهه و بیایه و نیست و در آنجا بودیم و در آنجا بودیم و در آنجا بودیم و در آنجا بودیم
رفتم بر باده و خمر با و در آنجا بودیم و در آنجا بودیم و در آنجا بودیم و در آنجا بودیم
و با است و خمر با و در آنجا بودیم و در آنجا بودیم و در آنجا بودیم و در آنجا بودیم
ببافند و خمر با و در آنجا بودیم و در آنجا بودیم و در آنجا بودیم و در آنجا بودیم
بود و با و در آنجا بودیم و در آنجا بودیم و در آنجا بودیم و در آنجا بودیم
مرسته با لایم بهمنطور بودیم و در آنجا بودیم و در آنجا بودیم و در آنجا بودیم و در آنجا بودیم
کوچکی که برو و خانه نه گاه میکرد و جای خوبی بود و در آنجا بودیم و در آنجا بودیم و در آنجا بودیم و در آنجا بودیم
قدیمی راست کرده بعد سوار کالبدی شدیم و رفتم بای عمارت لاریسکی و پارک آن داخل پارک شدیم
دسته فراق و سالدات در آنجا حاضر بودیم و پارک آمده و ب عمارت لاریسکی پاوه شده و رفتم قوی
عمارت این عمارت را که سفر سابق دیده بودم فراموش شده بود الحق بسیار عمارت محلول خوبی است
این عمارت را در استانیلاس اکوست با دانه آخر استنان که بعد از و در آنجا بودیم و در آنجا بودیم و در آنجا بودیم و در آنجا بودیم

و تمام نوشجاست و کاغذ بای جبرل بر روی میز ریخته بود آنجا که ... لنگه در باز بود و نزدیک است آن در زنده قدی
 به او خوردیم بعد آمدیم با طاق دیگر میز را در می چیده بودند سر میز نشسته بودیم و چون بنزال است راست نشست
 یک زن دیگر هم که زوجه حاکم علی شهر و شو بود و زنی خوش رو و خوش صحبت و در این زبان فرانسه را خوب
 حرف میزد دست چپ داشت به بعضی زنهایی دیگر هم از زنهایی صاحب منجهان ریخته و در میز
 نشسته بود و قدری صحبت داشتند و بستنی و چای خورده برخاستیم قدری راه رفیق و باز بناله رفتیم
 آمدیم دم تله با جبرل کور کور و زوجه اش و دایع کرده با امیرال پادشاه ... قوی کاله که نشسته بودیم در میز
 روز چهارشنبه شب هشتم ... صبح در از خواب برخاستیم این استملان کهنه را ... امروز عصر خوا
 با این الدوله و جهانگیر خان و زریان خان برو و بوبنه و از اینجا برو و بسره خدا طریقی از اینجا برو و بسره ...
 برو و از اینجا برو و بسره ... دیگر در طهران ... و او را خواهم دید ...
 باغ و میوه کت ... سلطان و این الدوله و جهانگیر خان و زریان خان کهنه را ... در با بسره
 بوبنه قدری صحبت و فرمایش شد این الدوله و جهانگیر خان هم امروز عصر ... آهین بوبنه میروند که خوش
 بطیبتشان بدیند و باز برونوی مراجعت خواهند کرد که در کاب ... باشند خلاصه بنهار خورده و بساعت
 بعد از ظهر سوار کالسکه شده رفیق به تمام از جهان کوچه که دیروز با کپور سیون و دیشب بجای حاکم رفیق را ند
 راه زیاده می رفیق تا تمام رسیدیم همان تمامی است که در یازده سال پیش هم دیده بودیم پیاده شده چیده
 پائین رفیق تمامی کوچه است ... است از میان و لانی که نشسته حاکم که بالنسبه بزرگتر و جلی خوب بود حاجی
 حیدر دلاکت خاصه برای ما ... کرده بود آب گرم و سرد و شیر داشت ... داشت و بنوی پرون آمد
 رخت پوشیده سوار کالسکه شده آمدیم منزل قدری که در عمارت ماندیم بعد رفیق تمامی باغ گردش کرده رفیق
 ما با طاق باغبان طاق خوبی داشت دوسته طاق بود و در نو با میوه و صندلی در می میز کت ... آلبوم گذاشته
 بود و با نو هم داشت و بهم رفیق پاکیزه و با سلیقه بود و زن باغبان هم حاضر بود و فرمودیم قدری پیافوز و انعام
 دادیم بعد آمدیم با طاق امشب باید بمرکت برویم در ساعت شش بعد از ظهر که وقت رخصت بمرکت بود
 نزال کور که در می بسیار خوش رو و شیرین و خوش خواست با آنکه اهل خلعت و شمشیر است و با منی سخت
 و غضبناک باشد خیلی ملایم و مهربان و نجیب و خوش صحبت است فرانسه را در کمال فصاحت مثل املی
 فرانسه حرف میزند خلاصه هوا قبل از غروب که شام بخوردیم برود و برق شدیدی شد و باران بسیاری
 آمد اما حالا که میخواهیم برویم هوا در کمال خوبیت با جبرل کور کور کالسکه نشسته آمدیم برای بمرکت چندان
 دور بود در وسط شهر واقع است اول داخل یک سالون بزرگی شدیم که اینجا در رستنا محل کسرت

شبهه

در

آواز میخوانند و ساز میزنند فراق پیاده در دو طرف راه بساده بود ولی پله که بغرفه سیرت میرود از نالار
 که بیرون آمدیم پله میخورد و میرود توی باغ کوچکی که اینجا هم سوز یکت میزنند از آن پله پائین آمده از پله دیگر بالا رفتیم
 که میرود بغرفه بانی ما که معین شده بود و غرفه بانی این سیرت را تمام با چوب ساخته اند و این سیرت برای
 فصل تابستان سیرت زنتان باز نیست تخته های اطراف سیرت را بهم برداشته بودند که هوا داخل میشد
 خوب بود چراغهای کارزوتن کرده بودند و در تادور این سیرت هم زن و مرد و فرکی نشسته بودند و تلترن
 رکاب ما هم کثری بودند در غرفه خودمان شصتیم جنرال کور کو دست راست ما و امیرال پو پو دست
 چپ ما شصتیم باز یکرای سیرت رنمای خوشگل بودند بازیهای خوب با اسبها تعلیمی با انواع واسام
 در آورده بودند بعضی جان طور بابو که در سفرهای پیش دیده بودیم برای آنها که ندیده بودند به باب بختیه بود
 اصحاب مانده این سیرت همه و انوی بودند پسر با و دخترهای معقول و نواح بازیها در آورده خنجر ضحاک و با
 ماسا و دانه باری را بالا خانه آمدیم باین توی باغ کوچکی که سوز تان میزدند میان جمعیت گردش کرده
 دوباره آمدیم بالا بستیم خوریم و در هجتم توی غرفه عقبه باری را بهم در آورده ماری که تمام شد آمدیم باین با
 جنرال کور کو توی کالسه که نشسته آمدیم منزل (روز شنبه عیبت و ششم) روز یک و اردو رو
 شدیم در میان صاحب منصبان نشامی و عده که معرفی شدند یکساعت نصف بلبله مالای توی بیکی در شست اندامی
 بود که از آدمای خیلی بلند قد یکت سر کردن بلند تر بود چون جزو ابل نظام معرفی شده بود و کمان کردیم از
 ابل نظام بوده ولی بعد معلوم شد که میرتکار و امیر خور افشاری و عیبت است بهر صورت و اصلا از بجای لستان
 و ریاست ملاک خالصه لستان هم باورست و شمس (امیر که بیجیبت من) است خلاصه امروز
 هوا خوب بود و منار اردو منزل خوردیم سه ساعت بعد از ما بد برویم منزل یکی از حامد های لستان
 که تندر یکفوخ دور است در ساعت معین جنرال کور کو آمد با هم توی کالسه نشستیم و اندیم و شد
 که ازین حماد است دور شد بعد از شهر خارج شدیم راه هم شوسه است که بد بات و اینجا که امروز میرویم میرویم
 راه شوسه فدری حرا بستن ناز و تعمیر میکنند اطراف راه درخت کاشته اند خانه ها و عمارت های و باغی
 بسیار در طرفین راه واقع است صحرا را نوب زراعت کرده اند صحرا را رعیت با چمن و کاه و سبزه طبیعی است
 خیلی صفا دارد و در بین راه که با جنرال کور کو صحبت میکردیم چند مادیان دیدیم پرسیدیم در تمام این صحفه
 چند مادیان و رمنه دولتی دارد بد عرض کرد صد و بیست مادیان پرسیدیم باین کی چرا عرض کرد چون با
 از انگلیس است و قیمت آنها که است پیش این گاه میذاریم و از اینها برای سوار و کاسکه تخم میگیریم خلاصه
 یلفر سنگت که تمام شد رسیدیم بیلاغ و بیلاغ این بیلاغ از یکی از سلاطین قدیم لستان است که در این



و تمام نوینجات

بواخورد

بکت

است داخل باغ شده نوی عمارت گردش کردیم این عمارت خیلی قدیم است و

که عمارت مثل اسباب خوب و پروانه صورت سلاطین قدیم است از

کار کوبن معروف پاریس و اسبابهای قدیمی دیگر از قبیل شمشیر قدیم سلاطین

مردفیس که روی آنها نیا شده است و ظروف چینی قدیم و شاخ عاج بنت که برای سلاطین

در نگارگاه بایه دند و اسباب قدیم که از سلاطین بوده است و این عمارت زیاده است بعد دور باغ

هم گردش نموده جلوه عمارت باغچه بندی و گلکاری خوبی کرده بودند درختهای کهن سیصد چهار صد ساله بزرگ

درین باغ بود و درختهای بزرگ که با مضافت کرده و آرایش کرده بودند مثل یو آر سبره یا بمان کشیده بود خلاصه

پارک باغ مان خوبی کرده دیده شده است بعد از گردش رفتم نوی طاق خدای نشسته بستی و میوه خوردیم

یک ساعت توقف ما درین باغ طول کشید اسم سر ایدار بانی این عمارت معلوم نشد بعد ما در کالسلکه سده

باجهال اور کو آیم برای سرال درین باغ کسی که حاضر بود و ماغ و اسباب بفسه بخار است فی بکرو همش

کنت فلیکس خاسکی بود که خواهر راده (کنسل اسکند دین میسکی) است که صاحب

این باغ است از خانواده سلطنت بنت از نجای قدیم بلن است و با یکی از سلاطین بلن که موسوم به لشیلنکه

بوده و سلطنت نموده و این عمارت و باغ دست بدست بهیج و تندی و ارت باینجا رسیده است بنای

این عمارت از (ژانسونیکه) یکی از سلاطین بلن است که در سده ۱۸ میلادی ساخته و دیده بوده است

ما هم سارا بهای این کنت فلیکس با چهار خواهر راده دیگرش امروز از شهر برای تشریفات ما باین باغ فرستاده

بود و ما عصر رسیدیم منزل عروب شام خوردیم مشب هم ساعت بیست از ظهر گذشته باید برویم تماشاخانه

از این عمارت تا تماشاخانه بعد یک ساعت راه است از این عمارت تا تماشاخانه کاسکه و تراموه بود که

مردوزن و دخترهای جوان نشسته نوی خیابان و کوچه گردش میکردند زن و مرد پیاده هم زیاد نوی کوچه بیضا

بوده و از جمعیت و ازدحام مردم و کاسکه و تراموه عبور کاسکه با مشکل بود و خلاصه رسیدیم تماشاخانه جبرال

کور کو آمد جلو دیر کتر نیار هم جلواند با کور کو از پله بای نیار رفتم بالا از تالاری گذشته داخل تماشاخانه شده

در تریبه دوم پهلوی سن نشستم جبرال کور کو و امیرال پوپوف هم از هم پهلوی ما نشستن این تماشاخانه

از قدیم در عهد سلطنت نیکلا و زمان حکومت سکیوچ در اینجا ساخته اند در وسعت متوسط است خوب

تماشاخانه ایست بن خوبی دارد و خلاصه پرده بالا رفت و فاصها و بازیگرهای خیلی خوب ساز زدند و رقص

کردند باله بود بعد پرده افتاد آمدیم نوی طاق دیگر بستی خوردیم (میزکے بیچیت من) که پیش نشستم

میرکار و میرخور افتخاری علیحضرت پیر طور است و هم آمد پیش نشست و صحبت از شکار رفتن پس فردای ما

میداشت و قرار رفتن ما را میداد بعد آمدیم در مبنه پائین تاشانخانه در لژ زیر لژ اولی ششیم دوباره پرده
 بالارفت باز قدری بازی کردند و رقصیدند پرده افتاد برخواستند از پلهای چوبی که پائین آمده بودیم دوباره
 بالارفته قدری توی طاق ششیم بعد باز آمدیم بمرتب بالا در لژ اولی ششیم پرده سیم بالارفت و رقصیدند
 و باله کردند پرده سیم که افتاد برخواستند با جنرال کورکو و دواغ کرده و با امیرال پو پوف توی کاسکه
 نشسته آمدیم منزل خوابیدیم. (جمعه سلج رمضان المبارک)، امروز دو ساعت بظلمند
 باید برویم بقلعه نظامی. (نود و یک ادرگیتیفبکی)، که مسافت سی و سه ورس خفربنک و نیم از
 عزبی شهر و شود واقع است ساعت یقین امیرال پو پوف آمد یکت در شکله کوچکی برای سوارسی ما حاضر
 کرده بودند که جای من تنها بود چون باید با در شکله از پارک ساکس عبور کرده گردش کنیم و دنیا با نداشت
 با تلاحظه در شکله کو چکت آورده بودند خلاصه سوار شده را ندیم امیرال هم با بعضی از پیشخدمتها و ملزمین رجا
 ما همراه بودند رسیدیم پارک ساکس من با امیرال رفتم توی باغ با در شکله گردش کردیم باغی است با درختها
 زیاد سایه است و حوض خوب فشانک که فواره آب مثل کلاه درویشان میان حوض میریزد این باغ چون
 استراحت گاه و تفریح گاه خوبست عموم مردم آنچه بزرگت وزن و مرد و زن با بزرگش میآیند بزرگها
 در سایه درختان نشسته خنای می کنند مردان روزنامه میخوانند اطفال بازی می کنند و این باغ بارها
 اینجا پرده شیرمیدهند و میگردانند خلاصه این باغ بیرون آمده با امیرال بدر شکله بزرگی شسته قدریکه را دیدم
 رسیدیم محله بودیها محله بزرگ آباد تمیز نیست خانههای سه چهار مرتبه مثل عمارات فرنگیها دارند و بیت
 زیادی از زن و مرد یهود و طرفین راه ایستاده بودند اما از وضعشان معلوم بود که یهودی هستند و نیمه
 میشد که از محله فرنگیها داخل محله یهود شده ایم زنهای کوتاه قامت مردبای قد کوتاه ریش خونی و خراب
 و پسرهای خوشگل میانشان بهم میرسید آخر محله یهودیها رسیدیم بکار راه آهن جنرال کورکو اینجا منتظر ما
 ایستاده بود با هم رفتم توی ترن ترن خونی بود ملزمین سوار شده نذر اندیم همه جا اطراف راه سبز
 و جنگل با صفا بود یک ساعت و نیم که را ندیم رسیدیم بقلعه نظامی اوایل شهر و رشت از روی بکت پانی گذریم
 که روی رودخانه و استول شده بودند نزدیک این قلعه هم از پل آهنی عبور کردیم که روی رودخانه
 بولک نادو) است رودخانه بولک ناریو در همین محلی که قلعه بنا کرده و این پل ساخته اند داخل
 رودخانه و استول می شود قبل از اینکه بقلعه برسیم از دور سوار قلعه خیلی مهیب و باشکوه و نمایان بظلمند بود
 بسیار بلندی دارد که سه چهار مرتبه عمارت ساخته اند و همه محل صاحب منصب و سرباز است خلاصه
 بکار رسیدیم من و جنرال کورکو در بکت کاسکه نشسته سایر ملزمین هم از عقب سوار کاسکه باشند آمده اند

جمعه
 رمضان